

﴿ هُوَ الْبَهِيُّ الْأَبْهِيُّ ﴾

بنام خداوند یکتا عزّ توحیدُه و تفریدُه * قلم اعلی لا زال بر اسم
أحبّای خود متحرّک و جاری و آنی از فیوضات لا بدایات خود ممنوع و
ساکن نه * و نسیم فضلیّه از مکنن أحدیّه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در
هبوب بوده و خواهد بود * فتعالی من هذا النّسیم که أقرب منّ حین
محبوبان حجات غفلت و خمود را بمقرّ قدس وحدت و شهود کشاند * و
علیلان صحرای جهل و نادانیرا اقرب منّ لَمَحِ الْبَصْرِ بمنظر اکبر که مقام
عرفان مُنزل بیان است رساند * سبل هدایتش از هیچ سالکی مستور نشده
* و طرق عنایتش از هیچ قاصدی ممنوع نگشته * و لکن چگونه نسایم
عنایت سبحان محتجبان وادی حرمانرا أخذ نماید مع آنکه از نسیم قدس الهیّه
در گریزند و با جمال عزّ صمدانیّه در محاربه و ستیز * لحاظ الله در فوق رؤس
ناظر و احدی بآن ملتفت نه * و ملکوت الله ما بین یدی مشهود و نفسی
بآن شاعر نه * بسا نسایم رحمن که از مکنن عزّ سبحان در سحرگاهان بر
محتجبان مرور نموده و کلّ را در غفلت از جمال منّان بر بستر نسیان غافل

یافته و بمقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربّانی است راجع گشته * هرگز فیض از مکن جودم منقطع نشده * و فضل از مخزن کرم مسدود نیامده *
ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط و محیط و در قبضه اقتدارم کلّ اشیاء مقبوض و اسیر و لکن این فضل لا نهاییه و کرم لا بدایه کسانیرا اخذ نماید که در ظلّ تربیت بیده ملکوت کلّ شیء در آیند و در فضای روحانی سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كَلَّ شَيْءٍ مَّقَرَّرٍ نَمَانِد * ملاحظه در حَبّه نمائید که اگر بدست تربیت مظاهر اسماء در اراضی طیّبه جیده مبارکه زرع شود البتّه سنبلات عنایت و اثمار عرفان و حکمت الهی از او بنفسه لنفسه ظاهر و مشهود گردد * و لکن اگر در اراضی جُرُزَه غیر مرضیه مطروح شود أبدا ثمری و اثری از او بوجود نیاید * کذلک قُدِّرَ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ قَدِيرٍ * چنانچه این مقامات بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است * وضوح این سبیل محتاج بدلیل نه چه که ببصر مشاهده گردد و بنظر ظاهر ملاحظه شود لذا اگر کلّ ممکنات خود را از بدایع فضل الهیه و تربیت سلطان احدیه محروم و ممنوع نمایند بأسی بر هبوب اریاح فضلیّه نبوده و نخواهد بود چه که خود خود را از سحاب رحمت و مکرمت صمدانیّه ممنوع نموده اند و محتجب گشته اند * پس جهدی باید که خود را در ظلّ سدره ربّانی کشانی تا از اثمار فضل غیر متناهی

مرزوق گردی * قسم بآفتاب معانی که الیوم کل از او محتجب مانده‌اند که اگر جمیع ممکنات بیقین صادق در ظلّ این شجره مبین در آیند و بر حبّش مستقیم گردند هر آینه کلّ بخلع مبارکه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مخلع و فایز آیند * و لا یَعْقِلُ ذلک إِلَّا الذّین انقطعوا عن کلّ من فی السّموات و الأرض و هربوا من أنفسهم الی نفس الله المهیمن القیوم * حال ملاحظه نمائید اگر نفسی خود را از این نیسان سحاب ربّانی محروم نماید و بکلمات لا یسمن و لا یغنی قناعت کند چگونه لایق این فضل عظمی و عطیّه کبری گردد لا فو نفسی الحقّ لن یتحقّق بذلک إِلَّا عبادٌ مکرمون *

ای نصیر * ای عبد من تالله الحقّ غلام روحی با رحیق ابھی در فوق کلّ رؤس الیوم ناظر و واقف که کرا نظر بر او افتد و من غیر اشاره از کف بیضایش أخذ نموده بیاشامد و لکن هنوز احدی فایز باین سلسال بی مثال سلطان لا یزال نشده إِلَّا معدودی وهُم فی جنّة الأعلى فوق الجنان علی سرر التّمکین هم مستقرّون * تالله لن یشبقّهم المرایا و لا مظاهر الأسماء و لا کلّ ما کان و ما یکون إن أنتم من العارفین * ای نصیر * این نه ایامیست که عرفان عارفین و ادراک مدرکین فضلشرا درک نماید تا چه رسد بغافلین و

محتجبین* و اگر بصر را از حجابات اکبر مطهر سازی فضلی مشاهده نمائی
که از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر شبه و مثل و ندّ و نظیر و مثال از برایش
نه بینی* و لکن لسان الله بچه بیان ناطق شود که محتجبان درک او نمایند*
و الأبرار یشربون من رحيق القدس علی اسمی الأبهی من ملکوت الأعلى و لم
یکن لدونهم من نصیب*

باری نامۀ تو بمقرّ اقدس وارد و ناله و حنین تو مسموع آمد* در اوّل
مکتوب این عبارت مذکور بود*

گر چه دورم بظاهر از بر تو إنّما القلب و الفؤاد لדיک

بدانکه در ظاهر هم دور نبوده بلکه تو را بهیکلی مبعوث نمودیم و امر
بدخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فنای باب
متحیرا قائم شده و هنوز فایز بورود در مدینه قدس صمدانیّه و مقرّ عزّ
رحمانیه نشده* حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور بدخول*

و لكن تو خود را بظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده *
تالله الحقّ در کلّ حین تو و أمثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال
واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقّف و بعضی در عقبه اسماء محتجب *
پس بشنو ندای منادی عظمت را که در کلّ حین از کلّ جهات تو را و کلّ
اشیا را ندا میفرماید که تالله الحقّ قد ظهر مُنزِلُ القَدَرِ فی المنظر الأكبر و
ظهر ما لا ظهر إِذَا أخذت الزَّلْزَالُ مظاهرَ الأسماء و کلّ مَنْ فی الأرض و
السَّماء و أكثرهم کفروا ثمّ نفر * قل یا قوم تالله المقتدر المحبوب قد کسفت
الشمس ثمّ اضطرب القمر لأنّ بحرَ الأعظم تمّوج فی ذاته باسمه الأعظم الأكبر
* یا قوم فاعرفوا قدرَ تلك الأيام لأنّ فیها جرى السلسبیل و التسنیم ثمّ هذا
الکوثر المقدّس الأطهر إِذَا ولّوا وجوهکم الیه و لا تلتفتوا الی کلّ معین کدر *
با این ندای خوش ربّانی و نغمه قدس سبحانی که در کلّ حین بابدع الحان
ناطق و مُغنی است احدی در نفس خود مستشعر نشده اذاً قد عمّت کلّ
ذی عین و صمّت کلّ ذی اذن و بکت کلّ ذی لسان و احتجب کلّ ذی
قلب و جهل کلّ ذی علم و مُنع کلّ ذی عرفان إِلَّا من أیّده الله بفضله و
انقطع عن العالمین *

ای نصیر * در ظهور اوّلم بکلمه ثانی از اسم بر کلّ ممکنات تجلی فرمودم بشأنیکه احدی را مجال إعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را برضوان قدس بیزوالم دعوت فرمودم و بکوثر قدس لا یزالم خواندم مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی از اصحاب ضلال ظاهر بشأنیکه کنّ یحصیه إلاّ الله * تا انکه بالآخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و برصاص غلّ و بغضاء مجروح ساختند تا انکه روحم برفیق اعلی راجع شد و بقمیص اُهی ناظر و احدی تفکر نمود که بچه جهت این ضرّ را از عباد خود قبول فرمودم چه که اگر تفکر مینمودند در ظهور ثانیم باسمى از اسمایم از جہالم محتجب نمیدانند * این است شأن این عباد و رتبه و مقام ایشان * دَعْ ذَکَرَهُمْ و ما یجری من قلمهم و یخرج من فمهم * با اینکه در جمیع الواح بیان جمیع عبادم را مأمور فرمودم که از ظهور بعدم غافل نمانند و بحجبات اسماء و اشارات از ملیک صفات محتجب نگردند * و حال تو ملاحظه کن که باحتجاب هم کفایت نشده چه مقدار از احجار ظنون بر شجره عزّ مکنون

مِنْ

غیر تعطیل و تعویق انداخته‌اند و باین هم کفایت ننموده تا آنکه اسمی از اسمایم که بحرفی او را خلق فرمودم و بنفحه حیات بخشیدم بمحاربه بر جمالم بر خواست * تالله الحق بانکار و استکباری بجمال مختار معارضه نمود که شبهی از برای آن متصور نه و مع ذلک نظر بانکه ناس را بی بصر و بی شعور فرض نموده و جمیع عقول را معلق برد و قبول خود دیده فعل منکر خود را بجمال أطهر نسبت داده که در مدائن الله اشتهاار دهد که شاید باین وسوس و حیل ناس را از علة العلل محروم سازد مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس واحد منهما الذی سمی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القصوی و الآخر الذی سمی بالکلیم کان موجودا حینئذ بین یدینا * باری بیان را از این مقام منصرف نمودیم چه که حیف است قلم تقدیر باین اذکار تحریر نماید * حال تو راجع شو بمنظر اکبر در اقلّ من حین و خود را بین یدی ربّ العالمین ملاحظه کن و تفکر در این ظهور منیع مبذول دار * و هم چنین بطرف حدید در حجج مرسلین ملاحظه کن و بشطر انصاف ناظر شو که این عباد بچه مؤمن شده‌اند که ایوم فوق آنرا بیصر ظاهر ملاحظه ننموده‌اند * اگر بظهور آیات آفاقیّه و انفسیّه بمظاهر احدیّه موقن گشته‌اند تالله قد ملئت الآفاق من

تجلیات هذا الإشراق بشأنیکه أهل ملل قبل شهادت دهند تا چه رسد بأهل سبل هدایت * و این قدرت مشهود را جز منکر عنود نفسی انکار ننماید *
و اگر آیات منزله ناظرند قَدْ أَحاطت الوجودَ من الغیب و الشهود * و بشأنی از غمام فضل آمریّه و سحاب فیض احدیّه هاطل که در یکساعت معادل الف بیت نازل * و اگر ملاحظه ضعف عباد و فساد مَنْ فی البلاد نمیشد البتّه اذن داده میشد که کلّ بین یدی عرش اعظم حاضر شوند و نفحات روح القدس اکرمرا بیصر ظاهر مشاهده نمایند * عجب است از این عباد غافل نابالغ که در این مدّت که شمس جمال ذوالجلال در وسط زوال مشرق و لائح بوده احدی بیصر خود ناظر نشده و بنفس خود مستشعر نگشته * و این غفلت نبوده مگر آنکه جمیع خود را بحجبات غلیظه اوهام از عرفان ملیک علام منع نموده‌اند و بأوهن البیوت از مدینه طیبه محکمه صمدانیّه محروم مانده‌اند * ای عباد از سراب وهم کدره بمنبع معین یقین ربّ العالمین بشتابید * و در شاطئ کوثر رحمةً للمقرّبین مقرّ نماید * و بگو ای قوم قدری بشعور ائید و جمال علیّی اعلیّی را مرّةً أُخری در هواء بغضاء معلّق مسازید * و روح را بر صلیب غلّ مزیند و یوسف ابھی را بجبّ حسد مبتلا مکنید * و رأس مطهّر مبین را بسیف کین مقطوع مسازید و دیار بدیار

مگردانید * تالله قد ورد عَلَيَّ كُلِّ ذلِكَ و لکن النَّاسَ هم لا یشهدون * باری در کلمات قدسم و إشارات أَنُسم لحظات عنایتم بدوستانم ناظر * و در حقیقت أُولَیْهِ مَخاطَبُ در کلّ خطاب دوستان حق بوده و خواهد بود * پس ایدوستان من تا آفاق محدوده را از فراق نیرِ أَحدیّه محزون و مکدر نیابید سعی نموده که بآنوار تجلیات عزّ صمدیّه اش مستنیر گردید و از منبع فیض رحمانیّه و معدن فضل سلطان أَحدیّه محروم نشوید * فیا رَوْحًا لمن یتوجّه إلیه بقلبه و یتظلّ فی ظلّه و یتقرّر الی فناء قدسه و یهرب عن دونه و یصل الی معین هدایته کذلک یامرکم روح الأعظم إن أنتم من السّامعین * در این حین روح نقطه اعلی بر یمین عرش أبهی واقف و بدین کلمات منیعه طیّبه مبارکه لائحہ واضحه تکلم میفرماید * ای بندگان من مقصودی از ظهورم و منظوری از طلوعم جز بشارت بر جمال محبوبم نبوده و نخواهد بود * حجابات وهمیّه و سبحات غلیظه که در بین ناس سدّی بود محکم و ایشانرا از سلطان عزّ قَدَم ممنوع میداشت جمیع را بعضد قدرتم و ید قوّم خرق فرمودم چنانچه مشاهده نموده‌اید که در حین ظهور جمالم ناس بچه اوهام از عرفانم محتجب ماندند * و در بیان بلسان قدرت جمیع را نصیحت فرمودم که در حین ظهور بهیچ شیء از اشیاء چه از حروفات و چه از مرایا و چه از آنچه در کلّ

آسمانها و زمین خلق شده از عرفان نفس ظهور محتجب نمانند چه که لم یزل ذاتِ قَدَمِ بنفس خود معروف بوده و دون او در ساحتِ قدسش معدوم صرف و مفقود بچندند * کَيْفَ یصل المخلوقُ الی خالقہ و المفقودُ الی سلطان الوجود لا فو الذی نفسی بیده بل یصلنّ الی ما قدرّ لهم من آثارِ ظهوراته * و کذلک نزلنا الأمر فی کلّ الألواح إن أنتم تنظرون * با جمیع این وصایای محکمہ و نصایح متقنہ بعد از ظهورِ جمالِ کہ أنوارش جمیع ممکنات را احاطہ فرمودہ و بشأنی ظاہر و لائح شدہ کہ عیون ابداع شبہ آن ادراک ننمودہ مع ذلک بعضی باعراض صرف قیام نموده‌اید و برخی بمحاربه بر خواسته‌اید و بعضی بلا و نعم تمسک جسته و تشبّث نموده‌اید * فبئس ما فعلتم فی أنفسکم و ظننتم بظنونکم فو جمالی کلّ من فی السّموات و الأرض الیوم بین یدی ربّ الأرباب مثل کفّ تراب مشهود است * فَطُوبی لمن عرج الی معارج القدس و صعَدَ الی مواقع الأُنس و عرف منظرَ اللّهِ المهیمن القیوم * حال انصاف دهید اگر از این جمالِ اُحدیّه و شریعه جاریه و شمس مشرقه و سحاب مرتفعه و رحمت منبسطه و قدرت محیطه خود را محروم سازید بکدام جهت توجّه نمائید لا فو الذی نفسی بیده لم یکن لکم مقرّ إلا فی أصل الجحیم * طهّروا رمَدَ عیونکم ثمّ افتحوها بحبّی ثمّ تجسّسوا فی أقطار السّموات

و الأرض هل تجدون رحمةً أكبرَ عمّا ظهر لا فو منظری الأكبر لو أنتم من العارفين * و لو تدورنّ فی الآفاق هل ترونّ قدرةً أبداع من قدرة ربکم الرحمن لا فو نفسی المنان لو أنتم من الشاعرين * باری ای عباد نظر کلّ را از کلّ جهات منصرف داشتیم که شاید در حین ظهورم محتجب نمانید و از مقصود اصلی غافل نشوید * حال ملاحظه میشود که کلّ مثل أمم قبل بل که اشدّ و أعظم بحجبات وهمیّه و إشارات قلمیّه و دلالات رقمیّه از مظهر جمال أحدیّه دور مانده‌اید و مع ذلك تحسبون أنکم محسنون و مهتدون لا فو نفس البهاء لو أنتم تتفکرون * و کاش بهمین مقدارها اکتفا مینمودید و دست کین بر سدره مبین مرتفع نمینمودید * آخر ای غافلان سبب شهادتم چه بود و مقصود از انفاق روحم چه * اگر بگوئید که احکام منزله بود این احکام فرع عرفان بوده و خواهد بود * و نفوسیکه از اصل محتجب مانده‌اند چگونه بفرع آن تشبّث نمایند * و اگر بگوئید مقصود حروفات و مرایا بوده‌اند کلّ باراده خلق شده و خواهند شد * یا قوم خافوا عن الله و لا تقيسوا نفسَه بنفوسکم و لا شؤنه بشؤنکم و لا جماله بجمالکم و لا آثاره بآثارکم و لا قوله بأقوالکم و لا سلطنته بما فيکم و بینکم و لا کلماته بکلماتکم و لا بیانه ببیانکم و لا مشیته بمشیّتکم و لا سکونه بسکونکم اتقوا الله یا ملأ البیان و

کونوا من المتّقین * إن آمنتم بنفسی تالله هذا نفسی و إن آمنتم بآیاتی تالله
نزل من عنده ما لا نزل علی أحد من قبل * و إذا یشهد بذلک ذاتی ثمّ
کینونتی ثمّ قلبی و لسانی و عن ورائی یشهد علیه ما یظهر من عنده إن أنتم
من العارفين * ای ملأ بیان خود را از نفس قدس رحمن ممنوع منمائید و
تشبّث باین و آن مجوئید مَنْ شاءَ فلیسمع نغمات الرّوح و من أعرض فإنّه
لخیر سامع و علیم * ای ملأ بیان آیا ملاحظه نموده‌اید که در عشرين از
سنین در مقابل اعدا بنفس خود قیام فرمودم * بسا از لیالی که جمیع در
بستر راحت خفته بودید و این جمال اُحدیّت در مقابل مشرکین ظاهر و
قائم و چه آیامها که خوفاً لأنفسکم در حجابات ستر خود را محفوظ و
مستور میداشتید و جمال عزّ تمکین در ما بین مشرکین واضح و لائح و هویدا
و مع ذلک اکتفا بانچه اعدا وارد آورده‌اند ننموده‌اید * اکثری از شما بمحاربه
بر جمال اُحدیّه قیام نموده‌اید * تالله إذا تبکی عینی و یحترق قلبی و یضطرب
کینونتی و یقشعرّ جلدی و یدقّ عظمی و یتزلزل أركانی و لم أدّر ما تریدون
من بعد أن تفعلوا به و تردّوا علیه بل إنّنا کنا عالماً بکلّ ذلک و کلّ عندنا فی
ألواح عزّ محفوظ * حال اینست کلمات منزله اُحلی که لسان علیّیّ اُعلیّیّ بآن
ناطق شده * پس خوشا بحال انکه کلمات الله را اصغا نماید و از کلّ من فی

الأرض و السماء و از آنچه در او خلق شده خود را مطهر نموده بمدینه بقا که فنای قدس اعزّ أبهى است وارد شود * فَهَنِيئًا لِلْمُوقِنِينَ وَ الْوَارِدِينَ * و طوبى لمن ينظر كلمات الله ببصره و لا يلتفت الى إعراض العالمين * چه که هر نفسی را الیوم بمثل این عالم خلق فرموده ایم چنانچه در عالم مُدن مختلفه و قراء متغایره و هم چنین از أشجار و أثمار و أوراق و أغصان و أفنان و بحار و جبال و كلّ آنچه در او مشهود است همین قسم در انسان كلّ این اشیاء مختلفه موجود است * پس یکنفس حکم عالم بر او اطلاق میشود و لکن در مؤمنین شؤنات قدسیّه مشهود است * مثلاً سماء علم و أرض سکون و أشجار توحید و أفنان تفرید و أغصان تجرید و أوراق ایقان و أزهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیّه و أنهار حکمیّه و لآلئ عزّ صمدیّه موجود * و مؤمنین هم دو قسم مشاهده میشوند از بعضی این عنایت الهیّه مستور چه که خود را بحجبات نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته‌اند و بعضی بعنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و بلحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس می نمایند و آثار قدرت إلهیّه و بدایع ظهورات صنع ربانیّه را در خود بیصر ظاهر و باطن مشاهده مینمایند و هر نفسیکه باین مقام فایز شد یَوْمَ يُغْنِي اللهُ كَلًّا مَنْ سَعَتِهِ فایز شده و ادراک

آن یوم را نموده و بشأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده مینماید که جمیع اشیا را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه مینماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ينظر ببصر الله * و اگر نفسی از این نفوس بثبوت راسخ متین در أمر الله قیام نماید هر آینه غلبه مینماید بر کلّ اهل این عالم * و یشهد بذلك ما حرّک علیه لسان الله بسلطان القوّة و القدرة و الغلبة بأنّ تالله الحقّ لو يقوم أحدٌ على حبّ البهاء في أرض الإنشاء و يحارب معه كلّ من في الأرض و السماء ليغلبه الله عليهم إظهاراً لقدرته و إبرازاً لسلطنته و كذلك كانت قدرة ربّك محيطا على العالمين * و چون در هر شیء حکم کلّ شیء مشاهده میشود اینست که بر واحد حکم کلّ جاری شده و اینست سرّ آنچه بمظهر نفس من قبل الهام شده ﴿مَنْ أَحْيَا نَفْسًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود لذا میفرماید * اگر نفسی نفسی را حیات دهد مثل آنست که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی نفسی را قتل نماید مثل آنست که جمیع عالم را قتل نموده إِذَا تَفَكَّرُوا فِي ذَلِكَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ * و هم چنین در مشرکین بهمین بصر ملاحظه نمائید و لکن در این نفوس ضدّ آنچه مذکور شده مشهود آید * مثلاً سماء إعراض و أرض غلّ و أشجار بغضاء و أفنان حسد

و أغصان کبر و أوراق بغی و أوراد فحشاء این چنین تفصیل دادیم از برای شما بلسان مختار که شاید در بحور حکمیّه و معارف إلهیّه تغمّس نمائید و بر فُلك أبعی که بر بحر کبریاء الیوم جاریست تمسّک جسته از واردین او محسوب شوید * پس خوشا حال شما اگر از محرومان نباشید * بگو بمحتجبین از جمالم که قسم بسلطان عزّ اجلام که این شمس مشرقه از أفق عزّ أحدىّه با کمام غلّ مستور نماند و بحجبات بغضاء محبوب نگردد * و در کلّ حین در قطب زوال مشرق و مضیّ و بنداء ملیح حزین میفرماید که * ای عباد خود را از إشراق این شمس لائح ممنوع مسازید و از حرم خلد ربّانی خود را محروم مدارید * اینست حرم إلهی در ما بین شما * و این است بیت رحمانی که ما بین أهل عالم در هیکل انسانی حرکت مینماید و مشی میفرماید * و اینست منای عالمین و مَشعَرِ عزّ توحید و مقام قدس تفرید و حِلُّ الله المقتدر العزیز الفرید که در ما بین خلق ظاهر شده و مشهود گشته * جمیع مقرّبین برجای این یوم جان داده‌اند و شما ای محتجبین خود را باین و آن مشغول نموده از منظر سبحان دور مانده‌اید * فوا حسرة علیکم یا ملأ الواقفین * قسم بخدا آنچه بر مظاهر أحدىّه وارد شده و میشود از احتجاب ناس بوده * مثلاً ملاحظه نما در ظهور أوّلم که باسمى علیّ علیم در ما بین

آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اوّل علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگر چه اعراض أمثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد و لکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده‌اند * مشاهده کن که اگر ناس خود را معلق برد و قبول علماء و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علماء نمی ماند چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه مینمودند البتّه بساحت قدس إلهی میشتافتند و لا بدّ بشریعه قدّم فائز میگشتند * و حال هم اگر اهل بیان از تشبّث برؤسا خود را مقدّس نمایند البتّه در یوم الله از خمر معانی ربّانی و فیض سحاب رحمت رحمانی محروم نگردند * باسم حجابات غلیظه را بر درید * و أصنام تقلید را بقوّت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید * نفس را از آرایش ما سوی الله مطهّر نمائید و در موطن امر کبری و مقرّ عصمت عظمی آسایش کنید * بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید * پس در این صورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط * و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجمالم مؤمن نشده و از نفسم

إعراض نموده و او متمسک شود بجمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی إقبال نمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیّه دور مانده‌ام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و نخواهد بود * این است از اسرار تنزیل که در کلّ کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم * پس حال قدری تفکر نمائید تا ببصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیّه و جواهر آثار ملکوتیّه که در این لوح منیعه ابدیّه بخطاب محکمه مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائید و خود را از مقرّ قصوی و سدره منتهی و مکمن عزّ اُهی دور مگردانید * آثار حق چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لائح است و هیچ شأنی از شؤن او بدون او مشتبه نگردد * از مَشْرِق علمش شمس علم و معانی مُشْرِق * و از رضوان مدادش نفحات رحمن مُرْسَلٌ فَهَنِيئًا لِلْعَارِفِينَ *

باری ای برادران * قسم بجمال رحمن که اگر نه این بود که مشاهده شده معدودی محدود که قد عَلِمَ نموده‌اند و بکمال سعی و اجتهاد در قطع سدره ربّ الایجاد ایستاده‌اند هرگز لسان بیان نمیگشودم و بحَرْفِ تَفْوَه

نمینمودم و لکن چکنم که این معدود نالایق نابالغ بحبل ریاست تشبّث نموده و بزخرف دنیا تمسک جسته * ناس را بکمال تدبیر و منتهای تزویر از شاطیءِ قَدَم منع مینمایند و مقصودی نداشته و ندارند جز اینکه جمعی را مثل اهل فرقان در ارض تربیت نمایند که مبادا وهنی بریاست وارد شود * این است شأن این عباد * و چون ملاحظه نموده‌اند که انوار شمس قدس قَدَمِیّه عالمیان را احاطه فرموده و اعلام عزّ ذکرِیّه در کلّ بلاد منصوب شده و اشتهار یافته لذا بخدعه برخواسته‌اند و بنسبتهای کذب و مفتریات نالایقه نسبت داده‌اند که شاید باین مفتریات مردمرا از حضور در مقرّ سلطان اسماء و صفات ممنوع سازند و بکمال وساوس مشغولند * و عنقریب است که نعیق اکبر در ما بین خلق مرتفع شود و حجابهای وهم نفوسرا احاطه نماید * پس تو پناه بر بحقّ در چنین یوم و این لوح را در بعضی از ایّام ملاحظه نما که شاید روائح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدره غلیّه را از تو منع نماید و تو را در صراط حبّ محبوب مستقیم دارد * باری بهیچ رئیسی تمسک مجو و بهیچ عمّامه و عصائی از فیوضات سحاب ابھی ممنوع مشو چه که فضل انسانی بلباس و اسماء نبوده و نخواهد بود * اگر از اهل عمایم بظهورات شمس مستشرق و مستضیء گشتند یذکر أسماؤهم

عند ربک و إلا أبدا مذکور نبوده و نخواهند بود * پس بشنو لحن أبداع امنعم را * اگر فضل إنسان بعمّامه میبود باید آن شتریکه معادل ألف عمّامه بر او حمل میشود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده مینمائی که حیوانست و گیاه میطلبد * زینهار بمظاهر اسماء و هیاکلیکه خود را بعمایم ظاهریه و ألبسه زهدیه می آریند از حق ممنوع مشو و غافل مباش الیوم ملکوت أسماء در حول شجره امر طائف و بحر فی مخلوق * و دیگر آنکه زهدیکه محبوب حق بوده آن اقبال بحق و إعراض از ما سواه بوده و خواهد بود نه مثل این عباد که از حق غافل و بدون او مشغول شده مسرورند و اسم آن را زهد گذارده‌اند * فبئس ما اشتغلوا به فسوف یعلمون * یکنغمه از نعمات قبلم خالصاً لوجه الله بر تو و اهل ارض از مشرق کلمات اشراق مینمایم و القا میفرمایم که شاید راقدین بستر غفلت را بیدار نموده از هبوب آریاح روحانی که از افق صبح نورانیم مهبوب است آگاه نماید * و آن اینست که نقطه اولی روح من فی الملک فداه بمحمّد حسن نجفی که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرموده‌اند که مضمون آن اینست که بلسان پارسی ملیح مذکور میشود ❀ که ما مبعوث فرمودیم علی را از مرقد او و او را بالواح مبین بسوی تو فرستادیم * و اگر تو عارف باو

میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هر آینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه که عبادت نموده * و از حرف اوّل تو محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد و لکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم بانکه سزاوار بود ﴿﴾ انتهی

حال ملاحظه بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علی که فرستاده‌اند نزد شیخ مذکور ملاً علی بسطامی بوده * و دیگر ملاحظه قدرت مظهر ظهور را فرمائید که بحرفی از اسم عباد خود اگر بخواهد جمیع هیاکل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرماید و مبعوث نماید هر آینه قادر و محیط است و مع ذلک تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و باین اذکار خَلَقَهُ عَتِيقَهُ نَاسٍ رَا مِنْ مَبْعُوثٍ رَحْمَانِيَّهِ مَحْرُومٍ سَاوَدَ * و حال انکه نقطه اولی مظهر قلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آنهم مخصوص و محدود نبوده بشأنیکه میفرماید * ﴿﴾ اِلٰهِي فَاَبْتَعْتُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَاةً وَ فِي كُلِّ شَهْرِ مَرَاةً بَلْ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَرَاةً وَ فِي كُلِّ حِيْنٍ فَاَظْهَرُ مَرَاةً لِتَحْكِيَنَّ عَنْكَ ﴿﴾ و این فضل در مرایا موجود مادامیکه از مقابل شمس

حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کلّ مفقود و غیر مذکور * تالله
الْیَوْمَ مرایا محتجب مانده‌اند که سهل است بلکه طوریون منصعق شده‌اند *
أَحْسَنُ الْقِصَصِ که بقیوم اسماء مذکور و موسوم است و بیان فارسی که از
لطیفه کلمات الهی است ملاحظه نمائید تا که جمیع اسرار مشهود آید و این
بیانات از برای مستضعفین ذکر میشود و الا آنانکه بر مَقَرِّ إِعْرَفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ
ساکنند و بر مَکْمَنٍ قَدَسٍ لَا يُعْرَفُ بِمَا سِوَاهِ جَالِسٍ حَقًّا رَا بِنَفْسِ أَوْ وَ بِمَا
يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ إِدْرَاکَ نَمَائِنْد * اگر چه کلّ من فی السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ از
آیات محکمه و کلمات متقنه مملوّ شود اعتنا ننمایند و تَمَسَّکَ نَجْوِیْنِدَ چِه که
تَمَسَّکَ بِکَلِمَاتٍ وَاقْتِیَ جَائِزِ که منزل آن مشهود نباشد * فَتَعَالَى مِنْ هَذَا
الْجَمَالِ الَّذِي أَحَاطَ نُورُهُ الْعَالَمِينَ * باری این قلب نه بمقامی محزون شده که
قادر بر إِظْهَارِ لآلِئِ مَکْنُونِهِ شُود وَ یَا إِقْبَالَ بَتَکَلَّمِ فَرْمَائِدِ چِه که مشاهده
میشود که أمر الله ضایع شده و زحمت‌های این عبد را نفسیکه بقول او خلق
شده بر باد فنا داده * اگر چه فی الحقیقه اینگونه امور سبب بلوغ ناس شود
وَ لَکِنَ چُونِ أَکْثَرِی ضَعِیْفِنْدِ وَ غَیْرِ بَالِغٍ لَذَا مَحْتَجِبٍ مَائِنْد * وَ لَکِنَ إِنْ رَبَّکَ
لَغَیْبٍ عَنِ مِثْلِ هَؤُلَاءِ وَ أَنَّهُ لِحِیْطِ عَلَی الْعَالَمِينَ * باری راضی مشوید که مثل
أَهْلِ فِرْقَانٍ بَاشِیْدِ که بِأَسْمَاءِ تَمَسَّکَ جَوَائِدِ وَ از منزل اسماء محبوب مانید و

کلماتی تلاوت نمائید و از مُظْهِر و مُنْزِل آن محروم گردید چه که الیوم اگر
کَلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَرَايَا لَطِيفَةً شَوْنَد وَ بَلُّورَات رَفِيعَةً مَنِيعَةً
مَمْتَنَعَةً گُردند و بعبادت اَوَّلین و آخِرین قیام نمایند و اَقَلَّ مَنْ حَیْنَ دَر اَیْن اَمْر
بَدِيعَ تَوَقَّفَ نَمَائِنْد عِنْد اللّٰه لَا شَیْءَ مَحْضَ مَشْهُودَ آئِنْد وَ مَعْدُومَ صَرَفَ مَذْکُورَ
گُردند * آیا مشاهده نموده‌اید که آنچه ملاً فرقان ذکر مینمودند کذب
صرف بود و احدی را در این ظهور از آنچه بآن متمسک بوده‌اند نفع
نبخشید مگر آنانکه بقوّة یقین بشریعه ربّ العالمین وارد شدند * پس بشنو
نغمه ربّانی و بیان عزّ صمدانی را و بگو بسم الله الأقدس الأبهی و یاذنه
الأرفع الأرفع الأقدس الأعلى * و از فنای باب رضوان باصل مدینه وارد شو
لِتَشْهَدَ نَفْسَكَ غَنِيًّا بَغْنَاءَ رَبِّكَ وَ نَاطِقًا بِنَاءِ بَارئِكَ وَ عَارِفًا بِنَفْسِ مَوْلَاكَ وَ
تَجَدَّ مَا تَقَرَّرَ بِهِ عَيْنَاكَ وَ تَفْرَحَ بِهِ ذَاتُكَ وَ تَسْرَّ بِهَ كَيْنُونَتِكَ وَ تَكُونُ مِنْ
الْفَائِزِينَ * این است وصیّت جمالِ قَدَمِ أَحْبَابِی خُودِ رَا * مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ
مَنْ شَاءَ فَلْيُعْرِضْ * و اگر بانچه ذکر شده فایز شدی و بلقای جمالِ رَحْمَنِ
مفتخر گشتی بایست بامر و صیحه زن میان عباد و بنغمه احلایم فَاَنْطِقْ بَيْنَ
السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِأَنْ يَأْمُرَ بِمَا أَرَادَ تَاللّٰهُ الْحَقُّ قَدْ أَشْرَقَ شَمْسُ الْعُرْفَانِ عَنِ
أَفْقِ السَّبْحَانِ وَ طَلَعَ عَنِ غُرْفِ الرِّضْوَانِ هَذَا الْغَلَامِ وَ عَلَى وَجْهِهِ نَضْرَةٌ الْمَنَانِ

و بيده خمر الحيوان و يسقى الممكنات باسمى الأبهى هذا الرّحيق الحمراء * إذا فاسرعوا يا ملأ الإنشاء من مظاهر الأسماء ليظهر عليكم لآلىء المكنون من هذا الكوب المخزون الذي ظهر على هيكل اللّوح و استسقوا منه أهل ملأ الأعلى فى مواقع القصوى و إذا شربوا أخذتهم جذبات الرّحمن و نفحات السّبحان و نطقوا فى أعلى الفردوس بربوات الأنس * تالله الحقّ هذا لرحيق محتوم * تالله الحقّ هذا لخمير التي قد كانت مكنونة تحت حُجبات الغيب و محفوظة تحت خباء العزّ و مسّتها أنامل الرّحمن فى عرش الجنان و أظهرها بالفضل بهذا الاسم الذى ظهر بالحقّ * و أشرق عن وجهه بدائع الأنوار فى السّرّ و الإجهار و قرّت به أعين المقرّبين ثمّ عيون المرسلين ثمّ ما كان و ما يكون * و أنتم يا ملأ البيان لا تحرموا أنفسكم عن منظر الرّحمن كسروا أصنام الهوى باسمى الأبهى ثمّ أخرجوا سيف البيان من غمد اللّسان و غنّوا برنوات الأحلى بين ملأ الإنشاء لعلّ الناس يستشعرنّ فى أنفسهم و يخرجنّ عن خلف حجاب محدود * قل أتظنّون فى أنفسكم بأنّ هذا الفتى ينطق عن الهوى لا فو جماله الأبهى بل كان واقفا بالمنظر الأعلى و ينطق بما نطق روح الأعظم فى صدره الممرّد الأصفى * تالله الحقّ علّمه شديد الأمر فى جبروت القصوى و عرفه قويّ الرّوح فى ملكوت الأسنى و ينطق بالحقّ فى كلّ حين بما نطق

لسان الأمر فى سُرَادِقِ الْأَخْفَى * تالله هذا هو الذى قد ظهر مرّة باسم الرّوح
ثمّ باسم الحبيب ثمّ باسم عليّ ثمّ بهذا الاسم المبارك المتعالى المهيمن العليّ
المحجوب * و إنّ هذا الحُسينُ بالحقّ * قد ظهر بالفضل فى جبروت العدل و
قام عليه المشركون بما عندهم من البغى و الفحشاء * ثمّ قطعوا رأسه بسيف
البغضاء و رفعوه على السّنان بين الأرض و السّماء * و إذا ينطق الرّأس على
الرّماح بأن يا ملاً الاشباح فاستحيوا عن جمالى ثمّ عن قدرتى و سلطنتى و
كبريائى و زُدّوا الأبصارَ إلى منظر ربكم المختار لكى تجدونى صائحا بينكم
بنغمات قدس محجوب * فأنصِفوا إذا فى ذواتكم إن تجعلوا أنفسكم محروما عن
حرَمِ القصى و هذا البيت الأطهر الأحكم الحمراء فبأيّ حرم أنتم تتوجّهون ثمّ
تطوفون * خافوا عن الله ثمّ افتحوا أبصاركم لعلّ تشهدون لحظات الله فوق
رؤسكم ثمّ ملكوته أمامَ وجوهكم لعلّ أنتم تستشعرون فى أنفسكم و تكوننّ
من الذين هم يفقهون *

أن يا نصير إنّنا أحببناك من قبل و نحبّك حينئذ أن تكون مستقيما
على حبّ مولاك و أرسلنا إليك ما يكفى فى الحجية شرق الأرض و غربها
و تستبشر فى نفسك و تكون من الذينهم بشارات الرّوح هم يفرحون *

إذا وصل إليك هذا اللوح قم عن مَعْدِكَ ثم ضَعُهُ على رأسك ثم وَلِّ وجهك
الى وجهى المشرق العزيز القيوم و قل أى ربّ لك الحمد بما أنزلت عَلَيَّ من
سما جودك ما يطهر به العالمين * أى ربّ لك الشكر بما أشرقت عَلَيَّ من
أنوار شمس وجهك الذى بإشراق منه خُلِقَ الكونين * أى ربّ لك الحمد
على بديع عطاياك و جميل مواهبك * و أسألك بجمالك الأعلى فى هذا
القميص الدرّى المبارك الأبهى بأن تَقْطَعَنِي عن كلّ ذكر دون ذكرك و عن كلّ
ثناء دون ثنائك * ثم أَلْهِمْنِي ما يقومني على رضائك و يمنعني عن التوجّه الى
العالمين * أى ربّ أنا الذى قد فرطتُ فى جنبك هَبْ لى بسطان عنايتك و
لا تدعنى بنفسى أقلّ من حين * أى ربّ لا تَطْرُدْنِي عن باب عزّ صمدانيتك
و فناء قدس رحمانيتك * ثم أنزل عَلَيَّ ما هو محبوب عندك لأنك أنت
المقتدر على ما تشاء و إنك أنت العزيز الكريم * أى ربّ فأرسل عَلَيَّ نسائم
الغفران من شطر اسمك السّبحان ثم أضعدنى الى قطب الرّضوان مقرّ اسمك
الرّحمن الرّحيم * ثم اغفر لى و لأبى ثم التى حملتنى بفضل من عندك و رحمة
من لدنك و إنك أنت أرحم الرّاحمين * أى ربّ قدّر لى ما تختارهُ لنفسى ثم
أنزل عَلَيَّ من سما فضلک من بدایع جودک و عنايتک ثم أقض من لدنک
حوائجى و إنک أنت خيرُ مُقضى و خيرُ حاکم و خيرُ مُقدّر و إنک أنت

الفضال القديم * ثم بعد ذلك فاشدُّ ظهرَكَ على خدمة الله و أمره ثم انصُرْه
بما أنت مستطيع عليه و لا تجحد في نفسك و لا تستر كلمات الله عن أعين
العباد فانشرها بين يدي المؤمنين * إيَّاكَ أن لا يمنعك اسمُ أحد و لا رسم
نفس * بلِّغ أمرَ مولاكَ الى من هناك و لا تتوقّف فيما أمرتَ به و كن على
أمر بديع * أوْلا فانصَحْ نفسك ثم انصح العبادَ و هذا ما قدرناه لعبادنا
المخلصين * أن استقم على حبِّ مولاكَ على شأن لن يزلّك من شيء عن
صراطه و هذا من فضلى عليك و على عبادنا المحسنين * ثم اعلم بأن يحضَرَ
عندك مَنْ يمنعك عن حبِّ الله و إنك لما وجدتَ منه روايحَ البغضاء عن
جمال السَّبْحان أيقن بأنّه هو الشيطان و لو يكون من أعلى الإنسان إذا تجنّب
عنه ثم استعد باسمي القادر القدير المحكم الحكيم * كذلك أخبرناك من نبا
الغيبِ لِتَطَّلِعَ بما هو المستورُ عَنْ أَنْظِرِ الخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ *

أن يا نصير تجنّب عن مثل هؤلاء ثم فِرَّ عنهم الى ظلِّ عصمة ربِّكَ و
كن في حفظ عظيم * ثم اعلم بأنّ نفسَ الذي يخرج من هؤلاء إنّهُ يؤثّر كما
يؤثّر نفسُ الثُّعبان إن أنت من العارفين * كذلك ألهمناك و علّمناك بما هو
المستور عنك لِتَطَّلِعَ بمراد الله و تكونَ على بصيرة منير * طَهَّرْ يدَكَ عن

التَّشَبُّثُ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ وَالْإِشَارَةُ إِلَى دُونِهِ كَذَلِكَ يُأْمَرُ قَلَمُ الْقِدَمِ إِنْ أَنْتَ مِنَ السَّامِعِينَ * قَلْ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ تَاللَّهُ الْحَقُّ تَأْتِيكُمْ صَوَاعِقُ يَوْمِ الْقَهْرِ ثُمَّ زَلَزَلْ أَيَّامَ الشَّدَادِ ثُمَّ هَبُوبُ أَرْيَاحِ كَرِهٍ عَقِيمٍ * وَ يَأْتِيكُمْ هَيْكَلُ النَّارِ بَكْتَابٍ فِيهِ رَدٌّ عَلَى اللَّهِ الْمَهِيْمَنِ الْعَزِيْزِ الْقَدِيْرِ * وَ إِنَّا قَدَّرْنَا لِكُلِّ مُؤْمِنٍ بَأْنَ لَوْ اطَّلَعَ بِذَلِكَ وَ اسْتَطَاعَ فِي نَفْسِهِ يَأْخُذُ قَلَمَ الْقُدْرَةِ بِاسْمِ رَبِّهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيْرِ * ثُمَّ يَكْتُبُ فِي رَدِّ مَنْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَلِكَ يَجْزِي رَبُّكَ جَزَاءَ الْمُشْرِكِينَ * تَاللَّهُ الْحَقُّ قَدْ أَخَذْنَا تَرَابًا وَ عَجْنَاهُ بِمِيَاهِ الْأَمْرِ وَ صَوَّرْنَا مِنْهُ بَشَرًا وَ زَيَّنَّاهُ بِقَمِيصِ الْأَسْمَاءِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ * فَلَمَّا رَفَعْنَا ذِكْرَهُ وَ أَشْهَرْنَا اسْمَهُ بَيْنَ مَلَأَ الْأَسْمَاءِ إِذَا قَامَ عَلَى الْإِعْرَاضِ وَ حَارَبَ مَعَ نَفْسِي الْمَهِيْمَنِ الْعَزِيْزِ الْعَلِيْمِ * وَ افْتَى عَلَى قَتْلِ الَّذِي بَذَرَ مِنْ عِنْدِهِ خُلُقًا وَ خُلِقَتْ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ * وَ إِنَّا لَمَّا وَجَدْنَاهُ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ سَتَرْنَا فِي نَفْسِنَا وَ خَرَجْنَا عَنْ بَيْنِ هَؤُلَاءِ وَ جَلَسْنَا فِي الْبَيْتِ الْوَحْدَةِ مَتَّكِلًا عَلَى اللَّهِ الْمَهِيْمَنِ الْعَزِيْزِ الْقَدِيْمِ كَذَلِكَ فَصَّلْنَا لَكَ الْأَمْرَ لِتَطَّلَعَ بِمَا هُوَ الْمَكْنُونُ وَ تَكُونَ عَلَى بَصِيْرَةٍ مَنِيْرٍ * وَ إِنَّكَ طَهَّرَ النَّظْرَ عَنْ مِثْلِ هَؤُلَاءِ ثُمَّ تَوَجَّهَ بِمَنْظَرِ الْاَكْبَرِ مَقَرِّ الْعَرْشِ مَطَّلَعَ جَمَالَ رَبِّكَ الْعَزِيْزِ الْمَنِيْعِ * لِيَحْفَظَكَ عَنْ سَهْمِ الْإِشَارَاتِ وَ يَجْعَلَكَ نَاطِقًا بِنِشَاءِ نَفْسِهِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ * إِذَا قَامَ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ وَ ذَكَرَ الَّذِينَ هُمْ آمَنُوا بِاللَّهِ الَّذِي خَلَقَهُمْ وَ سَوَّاهُمْ ثُمَّ أَلْقَى عَلَيْهِمْ مَا أَلْقَيْنَاكَ

فی هذا اللّوح لیکوننّ من المتذکرین * ثمّ من معک من أهلک الذینهم آمنوا
بالله و آیاته من کلّ إناثٍ و ذکور و من کلّ صغیر و کبیر * و الحمد لنفسی
المهیمن المقتدر العزیز القديم * تالله هذه الکلمة فی آخر القول لسیفُ الله
على المشرکین و رحمتهُ على الموحدين *

ذکر شده بود که همیشه مع مراسله هدیه بساحت عزّ مرسل میداشتی
و حال بجهت عدم استطاعت ظاهره از این فیض محروم گشته * هرگز از
این محزون نبوده و نباشید * تالله الحقّ حبّک إیّای لخیر عن خزائن السّموات
و الأرض إن تكون ثابتا علیه * و كذلك نزل الأمر من جبروت عزّ بدیع *
أن لا تحزن فی ذلك لأنّ الخیر کلّ بیده فسوف یغنیک بفضلہ إذا شاء الله و
أراد و إنّه ما من أمر إلا بعد إذنه له الخلق و الأمر یحکم ما یشاء و إنّه هو
العظیم الحکیم * و إنّ حبّک لو یطهّر عن إشارات المنیع یجعله الله من کنز لا
یفنی و قمص لا تبلی و خزائن لا تحفی و عزّ لا یعطی و شرف لا یغشی *
کذلك حرّک لسانُ الله الملك العزیز العظیم * لِتَسْكُنَ فِی نَفْسِکَ وَ تَفْرَحَ فِی
ذَاتِکَ وَ تَكُونَ مِنَ الصّابِرینَ وَ الْمُتَوَكِّلینَ *